

سه ملالت مدرنیته*

مؤلف : چارلز تیلور
مترجم : حیدر شادی

چکیده

مدرنیته نگرانیها و ملالتهایی را به بار آورده است. در این مقاله به بررسی سه مورد از این ملالتهای پرداخته می‌شود که عبارتند از:

۱- فردگرایی

۲- افسون‌زدایی

۳- محوریت عقل ابزاری

واژگان کلیدی : مدرنیته، ملالتهای آن، فردگرایی، افسون‌زدایی، عقل ابزاری

پرتال جامع علوم انسانی

* این مقاله ترجمه فصل اول از کتاب زیر است. (ترجمه متن کامل آن به زودی منتشر می‌شود).

The Malaise of Modernity (Concord, Ontario: Anansi, 1991). Republished as *the Ethics of Authenticity* (Cambridge: Harvard University Press, 1992)

ابتدا می‌خواهم راجع به برخی از ملالتهای^۱ مدرنیته صحبت کنم. منظورم جنبه‌هایی از فرهنگ و جامعه معاصر است که مردم، علی‌رغم در حال پیشرفت بودن تمدن ما، در خصوص آنها احساس خُسران و زوال دارند. گاه مردم احساس می‌کنند که در طول چند سال یا چند دهه اخیر، به عنوان مثال بعد از جنگ جهانی دوم یا دهه ۱۹۵۰، زوال چشمگیری رخ داده است. گاه این خسران از دوره تاریخی بسیاری طولانی‌تری حس می‌شود. اغلب، همه عصر مدرن، از قرن هفدهم تاکنون، حدود زمانی این زوال محسوب می‌شود؛ اگرچه آرای مربوط به محدوده زمانی این زوال می‌تواند به شدت متفاوت باشد، ولی همگرایی مشخصی درباره موضوعات آن وجود دارد. درونمایه‌های این زوال حول دو - سه محور اصلی هستند. من در این مقاله دو مورد را مشخصاً بر می‌گزینم و از خلال آنها مورد سوم نیز طرح خواهد شد که عمدتاً از دو مورد اول ناشی می‌شود. این سه مورد به هیچ‌وجه موضوع را به طور کامل به بحث نمی‌گذارد، لکن آنچه را که در خصوص جامعه مدرن موجب رنج و آشفتگی ماست، بیان می‌کند.

نگرانیهایی که از آنها بحث خواهم کرد بسیار آشنایند و به یادآوری نیاز ندارند؛ آنها همیشه و در تمام رسانه‌ها بحث و بررسی می‌شوند، در موردشان ابراز تأسف می‌گردد و علیه آنها دلیل و برهان آورده می‌شود. در وهله اول به نظر می‌رسد که به همین دلیل ما دیگر نباید از این مسئله بحث کنیم، ولی من بر این باورم که همین بسیار آشنا بودن، گمراهی و غفلتی را پنهان می‌کند و باعث می‌شود تغییراتی را که نگرانمان می‌کند به طور واقعی نفهمیم. جریان معمولی و عادی بحث درباره آنها، در واقع موجب نمایش نادرست آنها می‌شود و لذا ما وظیفه خود را در قبال آنها اشتباه می‌فهمیم. تحولاتی که معرف مدرنیته هستند، هم شناخته شده‌اند و هم بسیار گیج کننده؛ به همین دلیل سخن گفتن از آنها هنوز هم ضروری است.

۱- اولین منبع نگرانی، فردگرایی^۲ است. بی‌شک فردگرایی از نگاه بیشتر مردم بهترین دستاورد تمدن مدرن محسوب می‌شود. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که مردم حق دارند الگوی زندگی خود را انتخاب کنند. در خصوص عقایدی که بدان مایلند، با آگاهی تصمیم بگیرند و شکل زندگی خود را، به شیوه‌های بسیار مختلف،

که اجدادشان نمی‌توانستند کنترل کنند، معین سازند. و این حقوق، عموماً توسط نظامهای حقوقی ما حمایت می‌شوند. اصولاً مردم دیگر فدای خواستهای محافظل مقدس فرض شده‌ای که از آنها برتر است، نمی‌شوند.

افراد بسیار معدودی هستند که می‌خواهند از این دستاورد صرف‌نظر کنند و به عقب بازگردند. حتی بسیاری بر این باورند که فردگرایی هنوز کامل نگشته است و سیستمهای اقتصادی، الگوهای زندگی خانوادگی و تصورات سنتی از سلسله مراتب، هنوز آزادی ما را بیشتر از آن محدود می‌کنند که بتوانیم خودمان باشیم. اما بیشتر ما هنوز مردد هستیم. آزادی مدرن با رها شدن ما از افقهای اخلاقی پیشین به دست آمد. مردم قبلاً عادت داشتند خود را بخشی از یک نظام وسیع‌تر ببینند و در برخی موارد این [نظام] یک نظام جهانشمول و به اصطلاح زنجیرهٔ عظیم هستی^۳ بود که در آن، انسانها به همراه فرشتگان، موجودات آسمانی و مخلوقات زمینی هم موطنمان، در جایگاه مناسب خود قرار می‌گرفتند. این نظم سلسله مراتبی در عالم، در سلسله مراتب جامعهٔ انسانی نیز بازتاب می‌یافت. مردم معمولاً در موقعیتی از پیش تعیین شده، نقش و جایگاهی که مناسب آنها بود و روی گردانی از آن تقریباً غیرقابل تصور بود، قرار می‌گرفتند. از طریق بی‌اعتبار ساختن چنین نظامهایی بود که آزادی مدرن پا به عرصه گذاشت.

اما نظامهای مذکور در عین حال که ما را محدود می‌ساختند، به جهان و به فعالیتهای زندگی اجتماعی ما معنی می‌دادند. اشیایی که ما را احاطه کرده بودند، صرفاً مواد خام بالقوه یا ابزارهایی برای پروژه‌های ما نبودند، بلکه معنای خاص خود را داشتند که از جایگاهشان در زنجیره هستی ناشی می‌شد. عقاب تنها یک پرنده [در میان پرندگان] نبود، بلکه سلطان تمام قلمرو حیات حیوانی بود. به همین شکل، آیین و هنجارهای جامعه معنی و اهمیتی بیشتر از نقش ابزاری داشتند. بی‌اعتبار ساختن این نظامها، افسون‌زدایی^۴ از جهان نامیده شده است. به این ترتیب اشیاء خاصیت جادویی خود را از دست دادند.

دو قرن است که به طور جدی سؤال می‌شود؛ آیا این تحول واقعاً و آشکارا امر خوبی بوده است؟ اما این سؤال آن چیزی نیست که من می‌خواهم اینجا بر آن

توقف کنم. من می‌خواهم عمدتاً به این مسئله بپردازم که این تحول چه نتایج و لوازمی می‌تواند برای زندگی و معنای انسان در پی داشته باشد.

آن نگرانی مکرراً ابراز گشته، این است که افراد همراه با افقهای اجتماعی و جهان شناختی وسیع‌تر برای عمل، امر مهمی را از دست داده‌اند. برخی از این مسأله به عنوان فقدان بُعد قهرمانی زندگی یاد کرده‌اند؛ مردم دیگر حس هدفی والا، چیزی که ارزش فدا شدن را داشته باشد، ندارند. آلکسی دو توکویل^۵ گاه در قرن گذشته به همین شیوه سخن می‌راند و با اشاره به لذتهای کودکانه و عادی^۶ اظهار می‌داشت که مردم می‌خواهند آن را در عصر دموکراسی جستجو کنند. به تعبیر دیگر، ما از فقدان شور و هیجان رنج می‌بریم. کرکگور^۷ به عصر جدید از این زاویه نگاه می‌کرد و آخرین انسانهای^۸ نیچه^۹ در حضيض این انحطاط قرار دارند؛ آنان در زندگی هیچ آرزویی جز آسایشی رقت‌انگیز ندارند.

این فقدان هدف به یک محدودیت منتهی شد. مردم دید وسیع‌تر را از دست دادند؛ چون بر زندگی فردی خود متمرکز شدند. به قول توکویل تساوی دموکراتیک فرد را به سوی خودش [فرد] می‌کشد و تهدید می‌کند بر اینکه در نهایت قلبش را به تمامی در عزلت و تنهایی محصور کند^{۱۰}. به عبارت دیگر طرف تاریک فردگرایی محوریت دادن به خود است که زندگی ما را سطحی و تنگ می‌کند و آن را از حیث معنی فقیرتر و نسبت به انسانهای دیگر و جامعه کم توجه می‌کند.

این نگرانی اخیراً بازهم مطرح شده و در مورد عواقب و ثمرات یک جامعه روانکار^{۱۱}، کارکردهای من آفرید^{۱۲}، یا شیوع خود شیفتگی^{۱۳} ابراز می‌شود. این سه مورد تنها سه مثال از صورت‌بندیهای معاصرند. این حس، که زندگی سطحی و تنگ گشته است و اینکه این امر به نوعی خودبینی تأسف‌انگیز و غیرعادی مرتبط است، در بعضی اشکال خاص فرهنگ معاصر عود کرده است. این مسأله اولین موضوعی را که می‌خواهم از آن بحث کنم، شکل می‌دهد.

۲- افسوس‌زدایی از جهان با پدیده‌های بسیار مهم دیگری در عصر مدرن پیوند خورده است که آن هم افراد زیادی را عمیقاً ناراحت می‌کند. این [پدیده] را می‌توان تفوق «عقل ابزاری^{۱۴}» نامید. منظور من از عقل ابزاری نوعی عقل‌گرایی است که ما

وقتی اقتصادی‌ترین استفاده از وسایل را برای هدفی مشخص محاسبه می‌کنیم، در واقع از آن پیروی می‌کنیم، و بیشترین سود و بهترین نسبت دخل و خرج ملاک موفقیت آن است. بی‌شک دور ریختن نظام‌های قدیمی، قلمرو عقل‌ابزاری را بی‌اندازه گسترش داده است. وقتی که جامعه، دیگر ساختاری مقدس نداشته باشد، وقتی مراتب اجتماعی و شیوه‌های عمل دیگر مبتنی بر نظام امور یا اراده‌ی خداوند نباشد، آنها به یک معنی «در دسترس همگان» خواهند بود. این مراتب و شیوه‌ها می‌توانند با توجه به عواقبشان برای خوشبختی و آسایش افراد، که هدف ما است، از نو طراحی شوند. مقیاسی که از این پس به کار گرفته می‌شود، مقیاس عقل‌ابزاری است. همچنین وقتی که مخلوقات اطراف ما معنا و اهمیتی را که متعلق به جایگاه آنها در زنجیره هستی است، از دست بدهند، آن گاه در معرض این خواهند بود که صرفاً به عنوان مواد خام یا ابزارهایی برای پروژه‌های ما تلقی شوند.

این تحول از یک جهت آزادیبخش بوده است. ولی ناراحتی شایعی مبنی بر اینکه عقل‌ابزاری نه تنها قلمرو خود را وسیع‌تر کرده است، بلکه حتی زندگی‌های ما را تهدید می‌کند، وجود داشته است. ترس و دلهره این است که اموری که باید با معیارهای دیگری ارزیابی شوند از حیث سودآوری یا مقرون به صرفه بودنشان ارزیابی خواهد شد و غایات مستقلی که باید راهنمای زندگی ما باشند تحت‌الشعاع میل به حداکثر رساندن بازده قرار خواهد گرفت. به مسائل زیادی می‌توان اشاره کرد که به این نگرانی دامن می‌زنند؛ به عنوان مثال، ترفندهایی که تحت عنوان اقتضای رشد اقتصادی برای توجیه تقسیم ناعادلانه‌ی ثروت و درآمد به کار گرفته می‌شود، یا شیوه‌ای که همین اقتضائات، ما را نسبت به ملزومات محیط و یا حتی نسبت به مصیبت بالقوه بی‌تفاوت می‌کند. یا به عنوان موردی دیگر، می‌توانیم این نکته را در نظر آوریم که بسیاری از برنامه‌ریزی‌های اجتماعی در حوزه‌های حیاتی همچون ارزیابی خطر، تحت سلطه انواع محاسبه‌ی سود و زیان قرار دارد که مستلزم محاسباتی مضحک است و دلار را بر زندگی انسانها ترجیح می‌دهد.

تفوق و غلبه‌ی عقل‌ابزاری در فضای حاکم بر تکنولوژی نیز آشکار است و ما را بر آن می‌دارد که باور کنیم حتی وقتی که با امری کاملاً متفاوت از تکنولوژی سر و کار

داریم، باید دنبال راه‌حلهایی تکنولوژیک بگردیم. این امر را همان طور که بلا^{۱۵} و همکاران او با قدرت تمام در کتاب جدیدشان ثابت کرده‌اند، اغلب در حوزه سیاست می‌بینیم. اما این امر در حوزه‌های دیگر همچون پزشکی نیز استیلا پیدا کرده است. پاتریشیا بنر^{۱۶} در آثار مهمش بیان کرده است که رویکرد تکنولوژیکی در پزشکی اغلب نوعی از مراقبت را، که در آن با مریض نه به عنوان کانون مسئله‌ای فنی بلکه به عنوان انسانی کامل با داستان زندگی خودش رفتار شود، کنار گذاشته است. جامعه و سازمانهای پزشکی سهم پرستاران را که آنها عمدتاً این مراقبت حساس انسانی را انجام می‌دهند، در مقابل متخصصانی که دانش فنی بالایی دارند کم‌ارزش تلقی می‌کنند.

نقش موقعیت مسلط تکنولوژی در محدود و سطحی سازی زندگی ما نیز مورد بحث و تأمل قرار گرفته است که من درباره مسئله اول از آن بحث کردم. مردم از فقدان پویایی، عمق یا غنا در محیط انسانی صحبت می‌کنند. تقریباً ۱۵۰ سال پیش، مارکس^{۱۷} در مانیفست کمونیسم^{۱۸} خاطرنشان کرد که یکی از نتایج رشد سرمایه‌داری این است که آنچه سفت و سخت است، دود می‌شود و به هوا می‌رود^{۱۹}. سخن این است که امور محکم، استوار و اغلب معنی‌دار که قبلاً در خدمت ما بودند به نفع کالاهای سریع، پست و قابل تعویض، که ما اکنون در محاصره آنها هستیم، کنار گذاشته می‌شوند. آلبرت بورگمن^{۲۰} از پارادایم تدبیر^{۲۱} صحبت می‌کند که به موجب آن ما از درگیری متعدد و بسیار با محیط خود کناره‌گیری می‌کنیم و به جای آن برای توزیع مزایای محدود، کالاهایی را تقاضا و طراحی می‌کنیم. او دو شیوه به کار گرفته شده برای گرم کردن خانه‌ها را در عصر حاضر و اعصار نخستین مقایسه می‌کند، که اکنون از سیستم حرارت مرکزی استفاده می‌شود ولی در جوامع ما قبل صنعتی تمام خانواده باید در بریدن و قطعه قطعه کردن چوب و گذاشتن آن در اجاق یا بخاری مشارکت داشتند. هانا آرنهت^{۲۲} بیشتر بر کیفیت بی‌دوام اشیای مصرفی جدید تأکید و استدلال می‌کند که «واقعیت و قابل اعتماد بودن عالم انسانی، اولاً و بالذات بر این حقیقت مبتنی است که ما با اموری دائمی‌تر از فعالیتی که با آن تولید

شده‌اند، احاطه شده‌ایم». این ثبات و دوام، در دنیای کالاهای مدرن، در معرض تهدید قرار می‌گیرد.

این احساس ترس با توجه به اینکه این رجحان صرفاً به دلیل رویکردی احتمالاً ناآگاهانه، که عصر مدرن ما را دچار آن کرده است نیست، افزایش می‌یابد. اگرچه روبه‌رو شدن با آن بسیار سخت خواهد بود ولی حداقل باید شرایط پیگیری آن فراهم باشد. البته این نکته نیز روشن است که مکانیسمهای قوی زندگی اجتماعی ما را به این جهت سوق می‌دهد. چه بسا مدیری در اثر شرایط بازار علی‌رغم جهت‌گیری خودش مجبور شود استراتژی حداقلی را اتخاذ کند که معتقد است مخرب است. یک کارمند چه بسا در اثر قوانینی که طبق آنها عمل می‌کند، مجبور شود علی‌رغم بینش شخصی خود، که می‌داند علیه انسانیت و خیرخواهی است، تصمیم بگیرد.

مارکس، وبر^{۲۳} و سایر تئوریسینهای بزرگ این مکانیسمهای غیرشخصی را کشف کرده‌اند که وبر آن را با اصطلاح روشنگر قفس آهنین^{۲۴} مشخص کرده است. برخی سعی کرده‌اند از تحلیلهای مذکور این نتیجه را بگیرند که ما در مقابل این فشارها به کلی بی‌یاور و ناتوان هستیم و یا حداقل تا وقتی که ساختارهای سازمانی را که در قرنهای پیشین تحت سلطه آنها رفتار کرده‌ایم؛ یعنی، بازار و دولت را به کلی خلع سلاح نکنیم بی‌یاور خواهیم بود. این آرزو امروزه چنان دست نیافتنی به نظر می‌رسد که به درماندگی منتهی می‌شود.

من می‌خواهم ذیلاً به این مسئله بازگردم ولی معتقدم که این نظریه‌های افراطی فاجعه محور، انتزاعی و اشتباه هستند. سهم ما از آزادی صفر نیست. بالاخره یک نقطه وجود دارد که بگوید چه چیزی باید غایب باشد و اینکه آیا باید عقل ابزاری نقش کمتری در زندگی ما، نسبت به نقش فعلی‌ای که دارد، داشته باشد یا نه؟ نکته حقیقی مندرج در این تحلیلهای آن است که مسئله صرفاً تحول در نحوه نگرش افراد نیست، صرفاً نزاع «دل و عقل» نیست، بلکه مهم‌تر از آنها هستند. تغییر در این قلمرو نیز، اگرچه نمی‌تواند آن چنان که تئوریسینهای بزرگ انقلاب مطرح می‌کردند کلی و فراگیر باشد، ولی اصولی و اساسی خواهد بود.

۳- این مسئله ما را به سطح سیاسی و نتایج ترسناک آن برای زندگی سیاسی فردگرایی و عقل‌ابزاری رهنمون می‌کند که من قبلاً آن را معرفی کردم و آن اینکه، نهادها و ساختارهای جامعه صنعتی - تکنولوژیکی، انتخابهای ما را شدیداً محدود می‌کند. آنها هم جوامع و هم افراد را مجبور می‌سازند که به عقل‌ابزاری آن اهمیتی را بدهند که در ملاحظه اخلاقی جدی هرگز معقول نیست و چه بسا بیش از حد مخرب باشد. یک مورد قابل ذکر، مشکلات جدی ما در فائق آمدن بر تهدیدهای زیست محیطی همچون نازک شدن لایه اُزون است. جامعه‌ای که بر محور عقل‌ابزاری شکل گرفته است می‌تواند به عنوان تحمیل‌کننده فقدان جدی آزادی در هر دو ساحت فرد و جامعه دانسته شود؛ زیرا تنها تصمیمات اجتماعی ما نیست که توسط این نیروها و فشارها شکل می‌گیرند. یک سبک زندگی فردی نیز به سختی می‌تواند در مقابل خردگشتن مقاومت کند. به عنوان مثال کل طراحی برخی شهرهای مدرن، فعالیت بدون ماشین را مشکل می‌سازد. مخصوصاً جایی که حمل و نقل عمومی به نفع اتومبیل‌های خصوصی کارایی خود را از دست داده باشند.

اما نوع دیگری از دست دادن آزادی است که تا آنجا که به یاد می‌آورم بسیار زیاد و به ویژه توسط آلکسی دو توکویل مفصلاً درباره آن بحث شده است. جامعه‌ای که در آن انسانها خود را فردهایی می‌دانند که در درون‌هایشان خلاصه شده‌اند، تنها تعداد بسیار اندکی مایلند که به طور فعال در خودگردانی^{۲۵} مشارکت کنند. آنها ترجیح خواهند داد در خانه بمانند و تا زمانی که حکومت اسباب تمتعات آنها را تولید می‌کند و به طور گسترده توزیع می‌کند از زندگی خصوصی خود لذت ببرند. این وضعیت آغازگر خطر شکل جدید و مخصوصاً مدرنی از استبداد است که توکویل آن را استبداد نرم^{۲۶} می‌نامد. این امر همچون اعصار قدیم، سلطه وحشت و فشار نخواهد بود، حکومت ملایم و پدران خواهد بود. شاید حتی آشکال دموکراتیک و انتخابات دوره‌ای را حفظ کند، اما در واقع همه امور با یک قدرت کاملاً مستبدانه اداره خواهد شد، که مردم تسلط بسیار اندکی بر آن خواهند داشت. به اعتقاد توکویل تنها راه مقابله با این [نوع استبداد]، یک فرهنگ قوی سیاسی است که در آن به مشارکت در سطوح مختلف حکومت و همین طور جمعیت‌های داوطلبانه ارزش

داده می‌شود. اما اتمیسم فردگرایی خودبینانه آن را نفی می‌کند. آن گاه که مشارکت کاهش می‌یابد و انجمنهای جانبی، که موتور محرکه آن هستند فرسوده می‌گردند، شهروند منفرد در برابر دولت بوروکراتیک عریض و طویل تنها می‌ماند و به حق احساس ضعف می‌کند. این مسئله شهروند را دلسردتر و آن گاه چرخ بیرحمانه و باطل استبداد نرم حرکت می‌کند.

گویا امری شبیه همین بیگانگی از حوزه عمومی و فقدان متعاقب کنترل سیاسی است که در دنیای سیاسی مرکزیت می‌یابد و بوروکراتیک رخ می‌دهد. متفکران معاصر زیادی اثر توکویل را پیشگویانه دانسته‌اند. اگر چنین است، [باید گفت] خطری که با آن مواجه هستیم از دست دادن تسلط سیاسی بر سرنوشت خود است، چیزی که ما عموماً به عنوان شهروند می‌توانستیم آن را اعمال کنیم. این امری است که توکویل آزادی سیاسی^{۲۷} می‌نامید. اینجا نشان شهروندی ما تهدید می‌شود. مکانیسمهای غیرشخصی مذکور چه بسار میزان آزادی ما را به عنوان جامعه کاهش دهد، اما از دست دادن آزادی سیاسی به این معنی خواهد بود که حتی بقیه انتخاباتهای ما دیگر نه به وسیله خود ما به عنوان شهروند، بلکه توسط قدرتی مستبد و غیرمستول انجام خواهد شد.

پس اینها سه ملالت مدرنیته هستند که من می‌خواهم در این کتاب طرح کنم. ترس [ملالت] اول در مورد، آن چیزی است که شاید بتوان آن را از دست دادن معنی و محو شدن افقهای اخلاقی بنامیم. دومی درباره انحطاط غایات و اهداف به علت عقل ابزاری مهاجم است و سومی در خصوص از دست دادن آزادی است. بی‌شک اینها مناقشه برانگیز هستند. من صرفاً از نگرانیهایی که شایع گشته سخن گفته‌ام و نویسندگان موثر را ذکر کرده‌ام، ولی در اینجا هیچ توافقی وجود ندارد. حتی آنهایی که به شکلی این نگرانیها را دارند، درباره اینکه نگرانیهای مذکور چگونه باید بیان شوند، شدیداً مناقشه می‌کنند و افراد زیادی هستند که این مباحث را قابل طرح نمی‌دانند و آنهایی که به تعبیر منتقدان عمیقاً درگیر فرهنگ خودشیفتگی هستند معترضان را افرادی که برای عصر متقدم و مشکل‌تر عطش دارند، می‌دانند. استادان [طرفدار] عقل مدرن تکنولوژیکی بر این باورند که منتقدان برتری [عقل] ابزاری،

مرتجع و تاریک‌اندیش هستند که توطئه می‌کنند تا دنیا و مزایای علم را نفی کنند و افرادی هم طرفدار آزادی سلبی صرفند که معتقدند زمان ارزش آزادی سیاسی به سر آمده است، هدف و آرمان ما باید جامعه‌ای باشد که در آن مدیریت علمی با حداکثر استقلال برای تک‌تک افراد لحاظ شوند. مدرنیته همان طور که منتقد دارد، طرفدار نیز دارد.

اینجا بر سر هیچ چیز توافق نشده است و مناقشه هنوز ادامه دارد. اما در جریان این مناقشه، درباره ماهیت ذاتی پیشرفته‌ها که در یک جا تقبیح و جایی دیگر تمجید شود، اغلب سوء فهم رخ می‌دهد. لذا ماهیت واقعی انتخاب اخلاقی، که باید انجام گیرد، مبهم می‌ماند. مشخصاً من ادعا می‌کنم که راه درستی، که باید اتخاذ شود، نه از آن طرفداران صرف است و نه از آن منتقدان صرف و یک حد وسط ساده بین مزایا و معایب فردگرایی، تکنولوژی و مدیریت بوروکراتیک نیز نخواهد بود. ماهیت فرهنگ معاصر ظریف‌تر و پیچیده‌تر از این است. به نظر من، هم طرفداران و هم منتقدان به حق هستند ولی نه به معنایی که صرفاً با موضع حدوسطی ساده بین مزایا و معایب میسر می‌شود. در واقع تمامی پیشرفته‌هایی که وصف کرده‌ام هم امور ستودنی بسیار و هم امور تباه و وحشت آور فراوان وجود دارد، اما برای فهم رابطه بین این دو لازم است توجه کنیم که مسئله این نیست که برای نتایج ایجابی باید چه بهایی از عوارض منفی آن پرداخت کرد، بلکه مهم آن است که این پیشرفته‌ها را چگونه می‌توان به سوی عظیم‌ترین هدف هدایت کرد و از لغزش در اشکال فاسد و تباه شده اجتناب کرد.

پی نوشتها

- 1- Malaise
- 2- individualism
- 3- great chain of Being
- 4- disenchantment
- 5- Alexis de Tocqueville
- 6- Petits et vulgaires plaisirs
- 7- Kierkegaard
- 8- last men
- 9- Nietzsche
- 10- et menace de le renfermer enfin tout entire dans la solitude de son propre coeur
- 11- Permissive society
- 12- me generation
- 13- narcissism
- 14- Instrumental Reason
- 15- Bellah
- 16- Patricia Benner
- 17- Marx
- 18- communist Manifesto
- 19- all that is solid melts in air
- 20- Albert Borgman
- 21- evic paradigm
- 22- Hannah Arendt
- 23- weber
- 24- The iron cage
- 25- self-Government
- 26- soft-despotism
- 27- Political liberty





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی